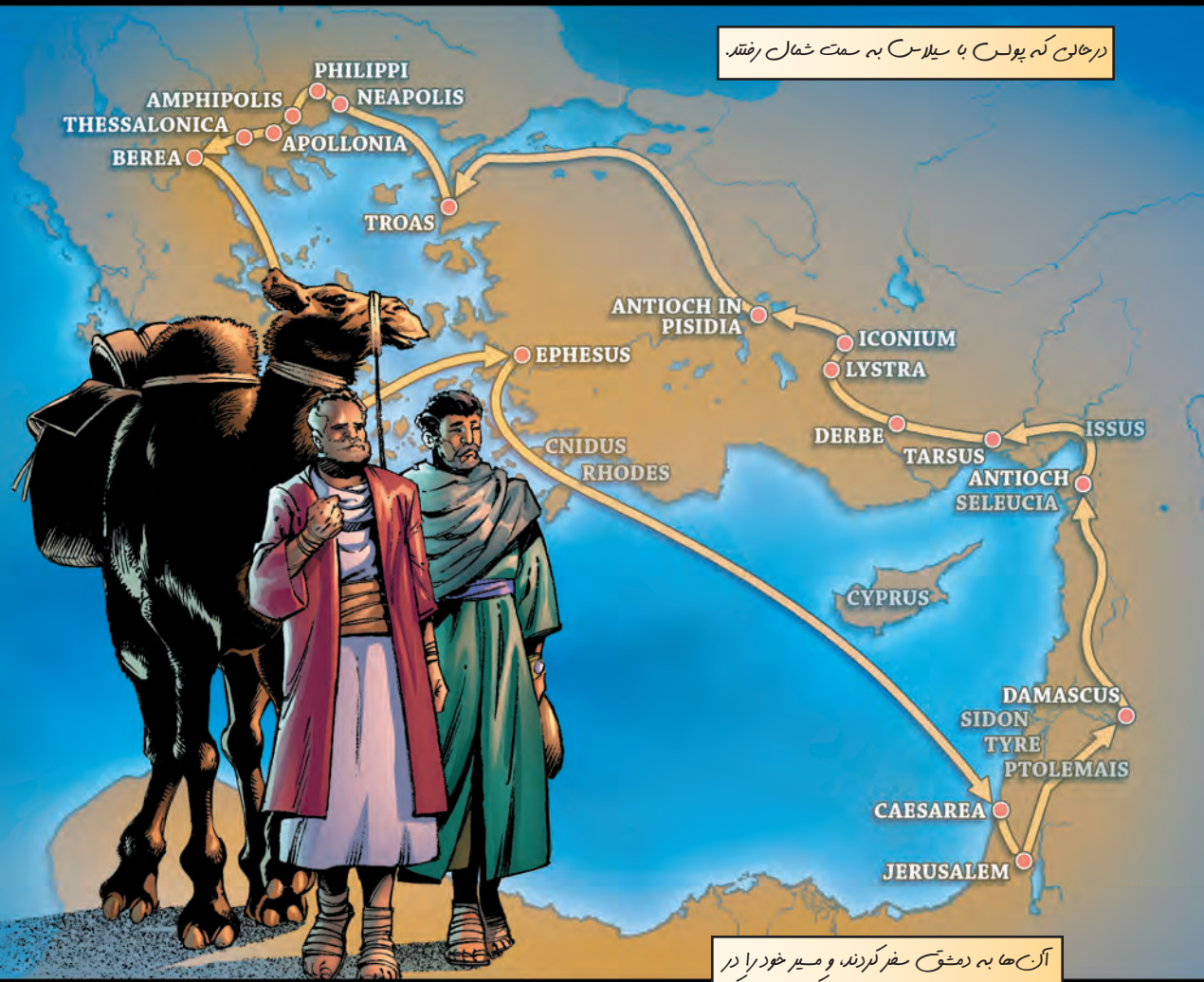


کارهای رسولان 3



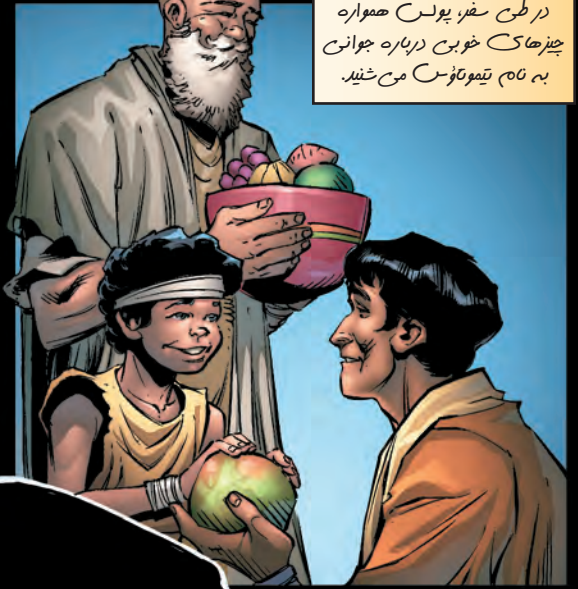
در حالی که پولس با سیلاس به سمت شمال رفته.



آن‌ها به دمشق سفر کردند و میر خود را در سوریه اقامه دادند و به ملاقات کلیسای آنجا که پولس پایه گذاری کرده بود رفته، آن‌ها را تقویت می‌کردند.



در طی سفر، پولس همواره
چیزهای خوبی درباره جوانی
به نام تیموتاوس می‌شنید.



بالاخره پولس و تیموتاوس در لیره یکدیگر را ملاقات کردند. تیموتاوس
موافقت کرد که همراه پولس در سراسر آسیا سفر کنند و خبر خوش انجیل
را به گوش عده زیادی رسانده، به آن‌ها کمک کنند.





در عین شگفتی، من هم
در آن گروه بودم.

و ما در حال رفتن به
سرزمین من یعنی یونان
بودیم...



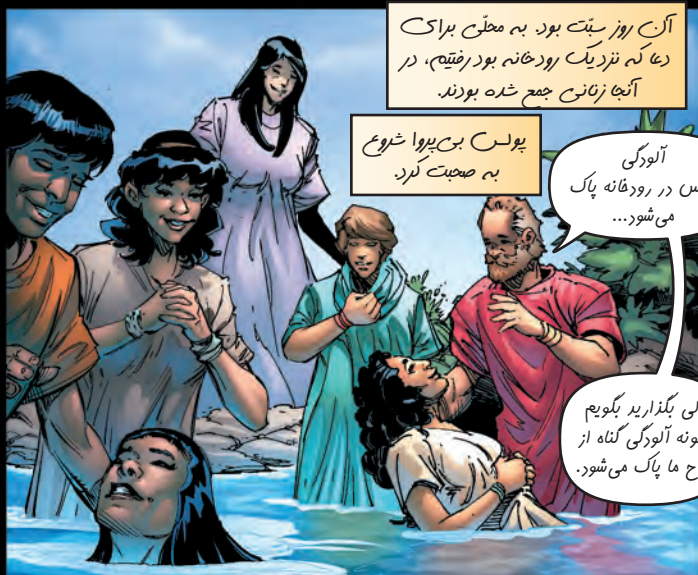
سوار اولین کشتی شدیم و چند روزی در فیلیپین سپری کردیم.

زنی شوقمند که تاجر یاریم بود و لیدی نام داشت، فوراً
ایمان آورد. گوییم منتظر شنیدن این خبر خوش بود.



او و همسرش تمهید گرفتند.

دعوت
مرا بپذیرید و در
خانه ما بمانید.



آن روز سبت بود. به محلی برای
دعا که نزدیک رودخانه بود رفیقیم، در
آنجا زنانی جمع شده بودند.

پولس بی پروا شروع
به صحبت کرد.

آلودگی
لباس در رودخانه پاک
می شود...

ولی بگذارید بگویم
چگونه آلودگی گناه از
روح ما پاک می شود.



چطور می توانیم دعوت شما را رد کنیم؟
تخت خواب راحت و غذاهای خوب!

و بهترین قسمتش؟ غذای یونانی! لیدی و آشپزش کارشون خوب بلدان!!



آنها
فدای متعال را
فرمت می‌کنند...



و راه
نجات و رهایی را
اعلام می‌کنند!

این دختر تحت کنترل روح غیب‌گوین است
و کسی نیست که ما تأییدش را بخواهیم!



در راه برگشت از کفر
رودخانه یک قالیچ جوان
به دنبال ما راه افتاد و
ضریب می‌زن:

به
این مردان
نگاه کنید...



این موضوع چند روز ادامه داشت،
تا اینکه پولس به طور ناگهانی
دستور غیرمنتظرانه‌ای داد.

در نام عیسی مسیح
دستور می‌دهم که از این
دختر قارچ شوی!



آن دختر دیورده بود
خدا از پولس برای
نجات او استفاده کرد!



امان از دست
این یهودیان
آن‌ها بر علیه
درد سر آفرین! شریعت و قوانین ما
صمیمت می‌کنند!



حال آن دختر خوشحال
بود... ولی از باباهاش او نم.

آن دیو، توان خالیدی و
غیب‌گوین او را از روی گرفت!



ولی چیزی که می‌باید پابلان خوشی
داشته باشد، تازه شروع مشکلات بود



پس از
شلاق، آن‌ها را به
زندان می‌اندازید!



دیران این صحنه
خیلی سخت بود...
ولی کاری از دست
مدن برنمی‌آمد.



به من
دستور داده‌اند که مکلم
شما را ببینم.

هیچ‌کس از
زندان من به بیرون
فرار نمی‌کند!



ای فراوند،
به تو پناه می‌آوریم: به
واسطه‌ی نیکویی مطلق
فودت من را برهان!
دعایم را بشنو: و رهایم ده!
صفره و پناه من باش،
و نجاتم ده!



دارن آواز
می‌فونن؟

زندانی‌ها
آواز می‌فونن؟



چی...
!!!!؟؟؟؟



به خودت
آسیب نرسان. ما
اینجا هستیم!



صبر کن!

زندگی من
یک دینار هم ارزش
نداره!



پس از زهره، درهای زندان
باز شدند و زندانبان فکر کرد که
زندانیان فرار کرده اند.



به خداوند
عیسی و کاری که برای
تو بروی صلیب انجام داد
ایمان بیاور...

... تو و
قائواریات نجات
خواهید یافت!



آقای من!
چه کنم تا نجات بیابم؟

و همه آن‌ها ایمان آوردند—
معجزه‌ای عظیم‌تر از یک زهره!

پولس خبر خوش را برای
آن‌ها توضیح داد



سپاسگزارم که بدن‌های
زخمی ما را شستید.

و حال شما را تعمیر
می‌دهیم تا شفای عیسی را
برای زخم‌های روشتان بشن
بگیریم.



فرایا شکرت، برای
زندانیان آوازخوان و
هتی برای زنزه!



شما ما را در
مقابل چشم عموم کتک
زدید. حال در قفا ما را
آزاد می‌کنید؟
به رهبران بگو که خودشان
باید ما را آزاد کنند!



پولس!
آن‌ها اجازه داده‌اند
تا بروید... در پناه فرا
باشید!

تمام زندانیان. پولس و
سیلاس را آزاد کن!



ما شوروندران
امپراتوری روم
هستیم! با این حال
شما برون مفاکمه، ما
را زندانی کردید.

متأسفیم.
ما نمی‌دانستیم.

ما ششمتا
شما را همراهی
می‌کنیم!

و پولس و سیلاس آزاد شدند تا به دیدار
خواهران و برادرانشان در میح بروند

در تلونیکلی، به مدت سه هفته در روز
سبت، پولس چگونگی تحقق یافتن
نبوت‌ها توسط عیسی را توضیح داد.

می‌بایست
مسیح متحمل رنج
می‌شد و از مردگان قیام
می‌کرد.

پولس، سیلاس و تیموتاؤس
به سفرشان به غرب ادامه دادند
و از مقدونیه به سمت تسالونیکلی
رفتند.

من در فیلیپی ماندم
ولی امیدوار بودم که روزی
دوباره به پولس پیوندم.

مردی که زمانی
از او نفرت داشتم.
حال بهترین دوست من
شده بود.



تعداد زیادی به عیسی ایمان آوردند، رهبران خودکشیه
گروهی از مردم را علیه پولس و سیلاس برانگیختند.

فیسون!
باز کن!

آن یونانیان را
به ما بسپار.



فیسون، تو
از آن‌ها و تعلیم فیانت
آمیزشان استقبال کرده‌ای!

پولس و
سیلاس، تمام دنیا را به
هم رفته‌اند.



این اتهامات هکات را ترساند، ولی آن‌ها با گرفتن وثیقه
به جیون اجازه دادند که برود.



بار دیلر پولس و همراهانش به
سخت غریب فرار کردند...



شور بختانی، مشکلات از
تالونیلی پشت سر آنها
در حرکت بود...

و بار دیلر انبوهی از اراذل علیه
پولس برخاستند.



این بار به بیریم رفتند، مردم در آنجا به صحبت‌های آن‌ها گوش
می‌دادند و با کلام خدا مطابقت می‌دادند تا حقیقت را دریابند.



سیلاس و تیموتاؤس آنجا ماندند،
در حالی که پولس را به آتن بردند.

پولس با دیدن آن همه بت در
شهر خیلی درش شکست.



عیسی مرد، دخن شر، و دوباره زنده شد تا آنچه نبوت شده بود تحقق پیدا کند.

تو چیزهای عجیبی به ما می‌گویی.

ما متوجه نمی‌شیم... با این‌حال مشتاقیم. بیشتر توضیح بده.

این یاهوگو چی میگه؟

به نظر میار که از خدایان فارسی صحبت می‌کنه.



پولس به شورای کوه مریخ دعوت شد، جایی که اهالی آتن جمع می‌شدند و درباره چیزهای جدید بحث می‌کردند.



اهالی آتن، واضح است که شما مذهبی هستید.

در میان بت‌های شما، قربانگاهی نظر مرا جلب کرد...

نوشته: «تقدیم به خدای ناشناخته» من آن خدا را می‌شناسم! او همان و هر آنچه در آن است را آفریده است.

ولی او در معبدهایی که ساخته‌ی دست انسان است، زندگی نمی‌کند...

و یک روز عیسی — کسی که خدا او را از مردگان برافزاندید — تمام جهان را دآوری خواهد کرد.

بعضی ایمان او به قیام را مخرفه کردند. عده‌ای هم به او پیوستند.

آن‌ها می‌خواستند تا بیشتر از او بشنوند.

پولس از آنجا به قرنتس که تقریباً ۱۰۰ کیلومتر بود سفر کرد.

موقعیت استراتژیک این شهر آن را تبدیل به مرکز تجارت و فساد کرده بود.

بازار گوشت رونق پیدا کرده بود.

مدرّس بعد پولس با آنیلا و همسرش پرسکله که خیمه‌دوز بودند آشنا شد.

ها اینجا زندگی می‌کنیم چون کلودیوس قیصر یهودیانی که در روم بودند رو به اینجا تبعید کرد.

تو چرا اومدی اینجا پولس؟

آره می‌کرد.

ولی حالا؟

من واسش مردم.

پولس تو خیلی تو این کار ماهری!

من در طرسوس زندگی می‌کردم، هائی که منبع بهترین پشم بزه.

پدرم بوم یاد دار.

هتماً به تو افتخار می‌کنه.

من هم به فاطر نقشی قیصر اینجام اما این تو دوستای فرا مثل یک قطره آبه.

پولس؟

در زمان‌هایی که پولس به خیمه‌دوزی مشغول نبود، در کتیبه‌های قهرت‌نسخه موعظه می‌کرد.

پیش از ۷۰۰ سال پیش، اشیای نبی چنین نوشت:

او به قاطر گناهان ما مبروح و به سبب شرارت‌های ما مقرب گردید.

و به قاطر دردی که او متحمل شد ما شفا یافتیم. همه ما مثل کوسفندهای گمشده‌ای بودیم که راه خودمان را پیش گرفته بودیم.

ولی او مجازاتی را که ما لایقش بودیم، بر خود گرفت.

آیا تو می‌گویی که این آیات درباره مسیح هستند؟

دروغ می‌گویی! مرگ نمی‌تواند بر پادشاه ما غلبه کند!



درست است مرگ نتوانست بر عیسی پادشاه غلبه کند.

فوب کوش کنید! او از مردگان قیام کرد!

او باز می‌آید تا برای همیشه بر زمین فرمانروایی کند!

ولی نفست او پریمه گناهان ما را دار تا ما دوستان او باشیم نه دشمنانش!

تو کفر می‌گویی!



فون شما به کردن خودتان است!

از حالا به بعد ما این خبر فوش را به غیر یهودیان فواهییم رسانند.



درهای کتیسه ما به روی تو بسته هستند... و نیز به روی تمام پرستندگان عیسی!







لغت بر
این پولس!
کلمات اشعیا منو
عذاب میدن.



پلو ببینم،
چی باعث شده که کلام خدا
رهبر کنیسه رو آزار می‌ده؟
آیا... آیا
عیسی می‌تونه مسیح
موعود باشه؟

فکر کنم
بهتره که با پولس
صحبت کنیم...



همان شب.

کرپسپس، چه
پیزی آزارت می‌ده؟



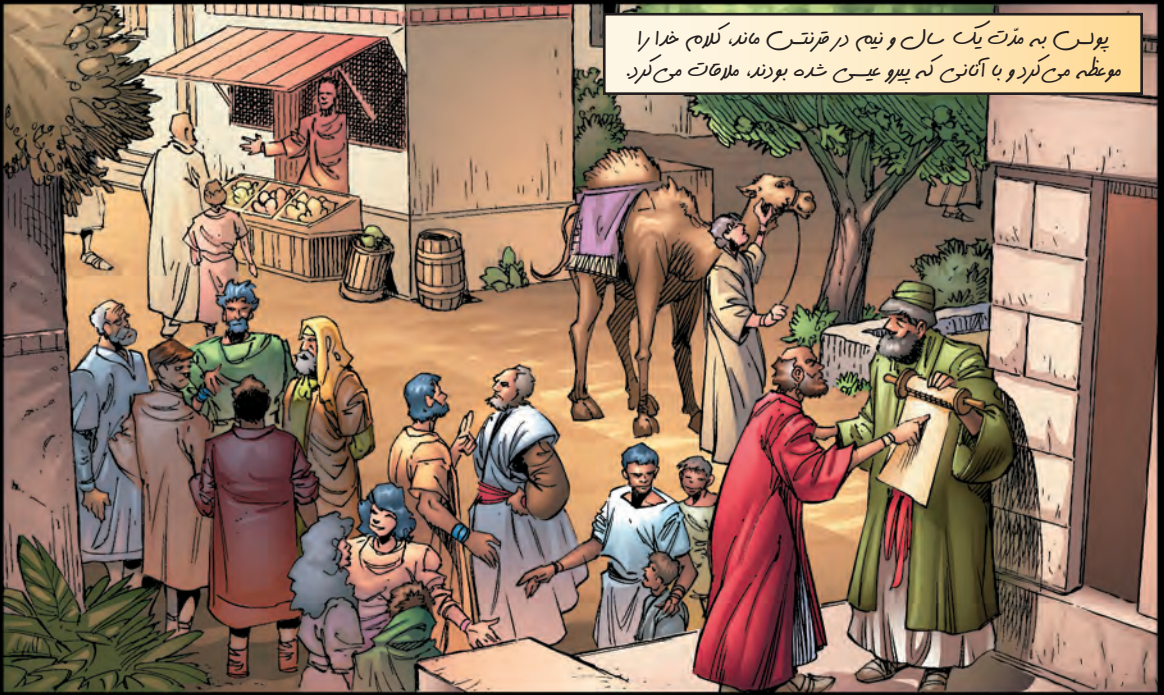
کرپسپس به همراه تمام اعضای
خانواده‌اش به خداوند ایمان آوردند.

یک شب، عیسی در رویا بر
پولس ظاهر شد:

تترس.
حرف بزن. سکوت
نکن.

من با تو هستم.
هیچ‌کس آسیبی به تو
نخواهد رساند. در این
شهر فرزندان فراوانی
دارم.

و با وجود فشارها، پولس و همراهانش به جمع بشارت
کلام خدا را رنندند تا آنها نیز به عیسی ایمان بیاورند.



پولس به مدت یک سال و نیم در قرتس ماند، کلام خدا را
موعظه می‌کرد و با آنان که پیرو عیسی شده بودند، ملاقات می‌کرد.



او آنها را برای مدت کوتاهی به مقصد
افسوس ترک کرد و سپس از آنجا به
اورشلیم و در نهایت انطاکیه رفت.

پس از راه غلاطیه و فریجیه
بازگشت، و به ملاقات و تقویت
ایمانداران مشغول شد.



آنیلا و پرسکله هم با پولس به افس رفتند و در آنجا ماندند. او به سمت انطاکیه ارامه می‌رود.

فرا پسرش را فرستاد تا گناهان ما را برادر دارد. این است خبر خوش و مژده‌ای عظیم — هر که ایمان آورد، نجات خواهد یافت!



او بهترین مبشر عیسی هستش که تا حالا داریم.

ولی ما حتی اسمش رو هم نمی‌دونیم!



ما موعظه‌ی تو رو شنیدیم و دوست داریم باهات صحبت کنیم!

من آپولس هستم. اهل اسکندریه در مصر.

پرسکله و آنیلا متوجه اشتیاق شدید او بودند، اگر چه...



عیسی پادشاه، همه‌ی نبوت‌های کتاب مقدس را به انجام رسانید. وعده‌ی حیات جاودان، برای تمام مردم از هر ملتی می‌باشد!



...چیزهایی هنوز بودند که آپولس نمی‌دانست.

... من ساعت‌های زیادی رو تو کتاب‌خانه‌ی اسکندریه گذرانده‌ام.

با این حال دانش من هرگز مرا به خدا نزدیک نکرد.

ولی هنگامی که مژده‌ی عیسی را شنیدم، زندگی‌م تغییر کرد...

پس آن‌ها او را به کتاری بردند و طریق الهی را برای او توضیح دادند.

در کنار پولس، آپولس به یک واعظ عظیم تلازم خدا تبدیل شد.

پولس انطاکیه را ترک کرد و به شهر بندری افس رفت.

در آنجا دوازده شاگرد پیدا کرد که درباره‌ی روح اقدس نشنیده بودند.
یعنی روحی که در ایمانداران راستین عیسی ساکن می‌شود.



در حالی که بعضی درباره‌ی راه خدا بدگویی می‌کردند، پولس به مدت دو سال هر روز به سالن پیرانان می‌رفت و تعلیم می‌داد.

مافران بسیاری به آن مدرسه می‌آمدند و گوش می‌دادند...



و انجیل را با خود به سراسر آسیا می‌بردند.

برای سه ماه، پولس جورانه در کنیه تعلیم می‌داد...



... و با آیات کلام خدا، مردم را درباره‌ی پادشاهی خدا متقاعد می‌کرد.



خدا معجزات زیادی از طریق پولس انجام داد تا صفت انجیلی را که او موعظه می‌کرد، تأیید کند.



و همانطور که به پطرس و دیگر رسولان قدرت می‌داد
گرددان دیوها را داده بود به پولس هم داد

بعضی بمذنبان تقلید کردند معجزات پولس بودند.

اکنون، که من اعظم یهودی، هفت پر داشت.

آن‌ها تصمیم گرفتند تا ارواح شریر را خارج کنند.

در نام عیسی که پولس بشارت می‌دهد به تو دستور می‌دهم تا دیوهایت خارج شوند.

عیسی را می‌شناسم، همچنین پولس را نیز می‌شناسم ولی تو کیستی؟

والای!!



امیدوارم
این پیاده روی
یه کمی آرومت
کنه!

خیلی سفته
که بشنوی دوستامون به جای
عیسی، ایمانشون رو بر روی
اجرای شریعت گذاشتن!

او تنها چه
قبره؟



طبق تعلیم
تو از کلام خدا، یادوگری از
کارهای شیریه ...



...
به همین خاطر، حالا
افسسیان دارن کتابای
یادوگری شون رو
می سوزونن!



ارزش
آن طومارها پیش از
پناه هزار سکه ای
نقره اس.

شهر و نران
چریه آسمان،
دارن کارای شیطان
رو به آتش جهنم
می فرستن!



عیسی فراوند، ما را بیش که
گذاشتیم این نوشته های شرارت آمیز
در خانه هایمان باشند!

ما از یادوگری و صحبت با
مهرگان دست می کشیم!
کلام تو تنها
راهنمای ما خواهد بود!

چند روز بعد، مردی به نام دیمیتریوس که نقره ساز بود، صنعتگران و فروشندگان را جمع کرد.



آقایان!
گذران زندگی ما به
درآمدی که از هرم و بت‌های الهه
آرتمیس پرست می‌آید.
بستگی دارد.



بزرگ است
آرتمیس افخسیان!

گوش
کنید لطفاً!



پولس اصلاً نماینده‌ی
ما نیست.

پولس اصلاً
نماینده‌ی ما
نیست.

او را از
اینجا بیرون
کنید!



ولی پولس
بسیاری را متقاعد کرده است
که فرایانی که به دست انسان
ساخته می‌شوند، فرا نیستند.

این
اِشئنی‌ها به
فرایان ما توهین
کرده و اقتضای ما را
فراپ کرده‌اند.



بزرگ است
آرتمیس افسسیان!
بزرگ است
آرتمیس افسسیان!

آن‌ها
حق نمی‌دانند که چه
می‌گویند!

به مدّت دو ساعت، جمعیت با خشم به آرتمیس درود
می‌فرستادند و به انجیل عیسی نفرت ورزیدند.



من باید با این جماعت
در باره‌ی انجیل، صحبت
کنم.
آن‌ها
جماعتی نیستند که
به تو گوش دهند، آن‌ها
اراذلی پیش نیستند!

آن‌ها تو
را خواهند کشت!



-- آن را به دارگاه
ببرند!
ولی اگر روم بفهمد که ما
شورش کرده ایم، کل شهر سختی
خواهد کشید!
لطفاً به خانه‌هایشان
برگردید!



و بعد از آن، به
امید خدا، راهی روم
خواهم شد!

پس از سه سال توقف در
افسس، من مشتاقم که بار دیگر با
کلیساهای یونانی ملاقات کنم.

در تمام دنیا
چه‌بایی بهتر از روم
برای رساندن انجیل
است؟



مردم افسس!
شهر بزرگ ما
مماقت معبد آرتمیس
می‌باشد!

و حرف‌های این
آقایان آن واقعیت را
تغییر نخواهد داد!

اگر دیمتریوس
و همکارانش شایستی
دارند --



از قرنقش به تروآس رفتیم. در روز یکشنبه
برای مراسم شام خداوند دور هم جمع شدیم.

پولس تا نیمه‌ی شب به تعلیم
کلام خدا پرداخت.





این نخستین
باری نیست که کسی
در طول موعظه‌ی تو
فواپیده است.

نه. آقا زمانی
که این شهر بپیچید،
آفرین بار فواهد بود!



بعد از دیدن این محضره، آن‌ها تا
پیرده‌دم روز بعد به گفت‌وگو با ما پرداختند.

ولی هیچ‌کس کنار پنجره نشت.

ما از تروآست به چندین مکان با کشتی سفر کردیم، از جمله میلیتی.



پولس تصمیم گرفت که از افسر رد شود. او می‌خواست در روز پنجشنبه است. در اورشلیم باشد.



برای همین از بزرگان افسر خواست تا او را در میلیتی ملاقات کنند.



به خاطر داشته باشید که من هیچ کوتاهی برای اعلام جمیع مقاصد الهی به شما نکردم.

مراقب خود و گله‌ی خدا باشید...

گرگ‌ها در لباس گوسفندان و انبیای دروغین در انتظار دریدن شما هستند.



ولی زندگی من آنقدر ارزش ندارد ... باشد که بتوانم مأموریت خود را به پایان برسانم و خبر فوش فیض خدا را اعلام کنم.

شما دیگر مرا در این دنیا نخواهید دید.



روح خدا مرا به سمت اورشلیم می‌کشاند.

بسیاری به من هشدار داده‌اند که به آنجا نروم.

خدا به من می‌گوید که زندانی شدن و مشقت در انتظار من است.



ما با کشتن به فلسطین رفتیم و تا اورشلیم پیاده رفتیم.

برادر پولس!

ما از شنیدن کار خدا در
بین غیر یهودیان، بسیار
خوشحالیم!

حال باید
مادامی که در اینجا
هستی، خود را از درد سرها
دور نگه داری!

ولی پولس هیچوقت از شر
درد سرها در امان نبود.

او سرش را تراشید تا از قوانین معبد
پیروی کند، ولی این کار او تغییر در
طرز فکر آن‌ها نسبت به او ایجاد نکرد.

او یونانیان
را به معبد آورده
است!

لطفاً اجازه دهید تا با
مردم صحبت کنم.

این جماعت پیش از
آنکه به تو گوش کنند، تو را
فرواهند کشت ...

اینطوری سرگرم هم
میشن.

پولس که یونانی را بسیار خوب صحبت می‌کرد، حال شروع کرد بدون هیچ عیب و نقصی به زبان عبری صحبت کرد و گفت:



من
یک یهودی اهل
طرسوس هستم، ولی
در اورشلیم بزرگ
شده‌ام --

-- شاگرد استار
غمالانیل بودم و از او
آموختم که شریعت یهود را به
طور کامل به‌جا آورم.



من به مردان و زنانی که
راه الهی را پیش گرفته بودند،
شورا شاهد کارهای
منا می‌کردم.



وقتی در راه دمشق
بودم تا پیروان عیسی را
دستگیر کنم...

نور عظیمی
بر من تابید و صدایی از
آسمان گفت:

من عیسی
ناصری هستم، همانی که
به او مینا می‌رسانم.



برو به موعظت!

یه همپنین
آرمایی نباید زنده
بمونن!

پولس را چرخاندند تا شلاق‌ش بزنند...



آیا قانون
می‌گوید که بدون
مهاکمه یک رومی را
مجازات کنید؟



من تابعیت خود را
شریده‌ام.

ولی من
از برو توئد با آن
به دنیا آمده‌ام.

روز بعد پولس را برای محاکمه به نزد شورای سنه‌درین بردند..

.. درست همان مکانی که او برای کشتن استفان
به جرم بشارت انجیل، بحث می‌کرد.

برادران،
من و ای‌دارم فریسی
هستیم.



پولس میدانست که هم
صدوقیان که قیام از مردگانی را
باور نداشتند، و هم فریسیان که
قیام از مردگانی را باور داشتند.
به او توطئه می‌دارند.

و من
در پایگاه محاکمه به فرم باور
به قیام مردگان ایستاده‌ام!



در آن لحظه فریسیان و
صدوقیان درباره‌ی قیام به
مجادله افتادند.

قیام از
مردگان غیر منطقیه!

قیام حقیقت فراست!

قبل از
اینکه زندانی را
تکه تکه کنند، از اینجا
برویم!





آن شب پولس در سلولش یک ملاقات داشت... پسر خدا به دیدار او رفته!

دل قوی دار، چون همان طور که در اورشلیم درباره‌ی من شهادت دادی... در روم نیز باید پنهان کنی.

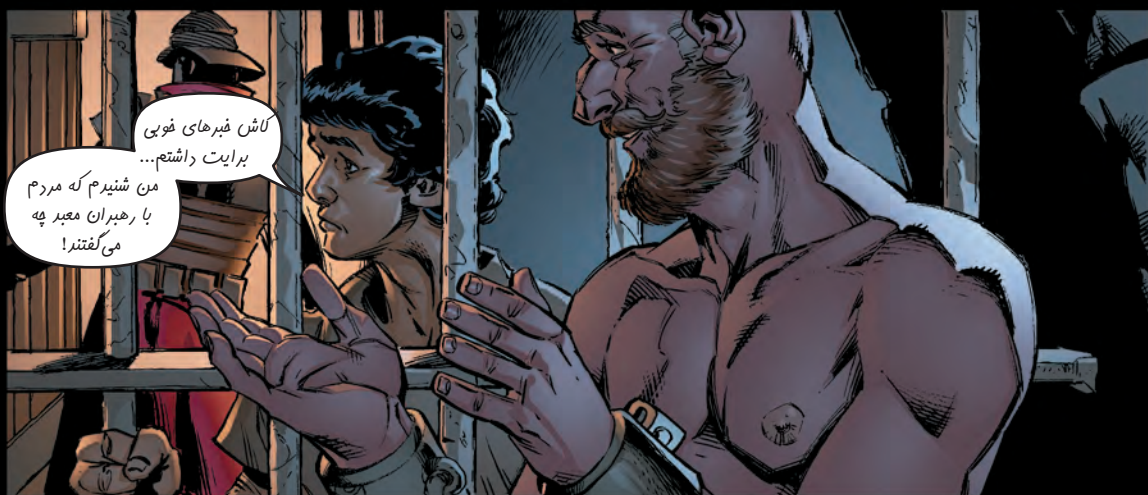


و بعد از او، شخص دیگری به ملاقات او آمد.

فواهر زارت؟

آره!

خیلی وقته که ندریمت!



کاش خبرهای خوبی برایت داشتم...

من شنیدم که مردم با رهبران معبر چه می‌گفتند!



ما عهدی بسته‌ایم!

ما نه چیزی می‌فهریم و نه چیزی می‌نوشیم، تا اینکه پولس کشته شود!
و می‌فواهم که خودمان او را بکشیم!



می‌گفتند که...



وقتی در
مسیر سنه‌دین هستی، اون
چهل نفر تو رو خواهند کشت!



تعدادشون
به بیش از چهل
نفر می‌رسه!
سنه‌دین تو
رو اعدام می‌کنه.



چی؟

لطفاً
خواه‌زاده‌ی مرا نزد
فرماندار ببر.
او اطلاعات مهمی
دارد!



سپاسگزارم!

برویم!

ما درم سلام رسوند. فردا نگهدارت
باشه رای!



برای رومیان
غیرقابل قبول است که
زندانی تحت نظرشان
به قتل برسد.

او را
در حفاظت کامل،
نزد منتب فرماندار
فیلیکس ببرید.



در قیصریه، حنفیا، کهنه
اعظم وکیل به نام ترتس
را انتخاب کرد تا اتهاماتی علیه
پولس بیاورند.

جناب فرماندار فیلیکس،
این مرد درد سر ساز، فتنه‌ای
در بین یهودیان به راه انداخته
است.

او سرده‌ی
بدعت‌گزاران نامری
است!



فیلیکس به هر دو طرف
کوش کرد.

مادامی که او در حال تصمیم‌گیری بود، به
پولس اجازه دادند که با دوستانش ملاقات کند.



باور من این است که
یک روزی همه‌ی انسان‌ها از
مردگان بلند خواهند شد...

تا در مقابل قاضی که
بر همه داور می‌کند،
بایستند.



من با فوشالی از
شوم دفاع خواهم کرد.

من راه
عیسی را پیروی می‌کنم؛
امید من در خداست.

من با
این راهی که نام
بردی، آشنا هستم.

پس از آگن، فیلیکس هم‌ریش یعنی دروسه را آورد تا صحبت‌های پولس را بشنود.

من فبر فوش میات جاودان از طریق پسر خدا را برای شما آورده‌ام.

روزی می‌آید که ما برای اعمالمان داوری خواهیم شد! ولی بفشش کامل گناهان به وسیله‌ی عیسی مسیح به ما داده شده است!

تشخیص اینکه ما گناهکاریم، کار دشواری نیست! و ما باید فویشتنداری را بیاموزیم

پرای امروز کافیت!

فیلیکس به مدت دو سال پولس را در قیصریه زندانی کرد.

او امیدوار بود که در مقابل آزادی پولس دریافت کند.

پولس از موقعیتی که در آگن بود استفاده کرد تا به کنگ که می‌خواهند گوش کنند، درباره‌ی عیسی بگوید.

در نهایت، فتوس جایگزین فیلیکس شد.

او بر خلاف شریعت ما، سفن می‌گوید.

همین بر علیه معبر.

او از دشمنان قیصر است.

رهبران دینی از او خواستند تا پولس را به اورشلیم بفرستد...

... و هنوز در کمین بودند.

آگن‌ها قادر به اثبات هیچ یک از اتهاماتشان نبودند.

پس از بازگشت به قیصریه، فتوس، پولس را احضار کرد.

آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی و در آنجا در حضور خود من مفاکمه شوی؟

تو می‌دانی که اتهامات آنها بی‌اساس است. من از شرف قیصر دارخواهی می‌کنم!

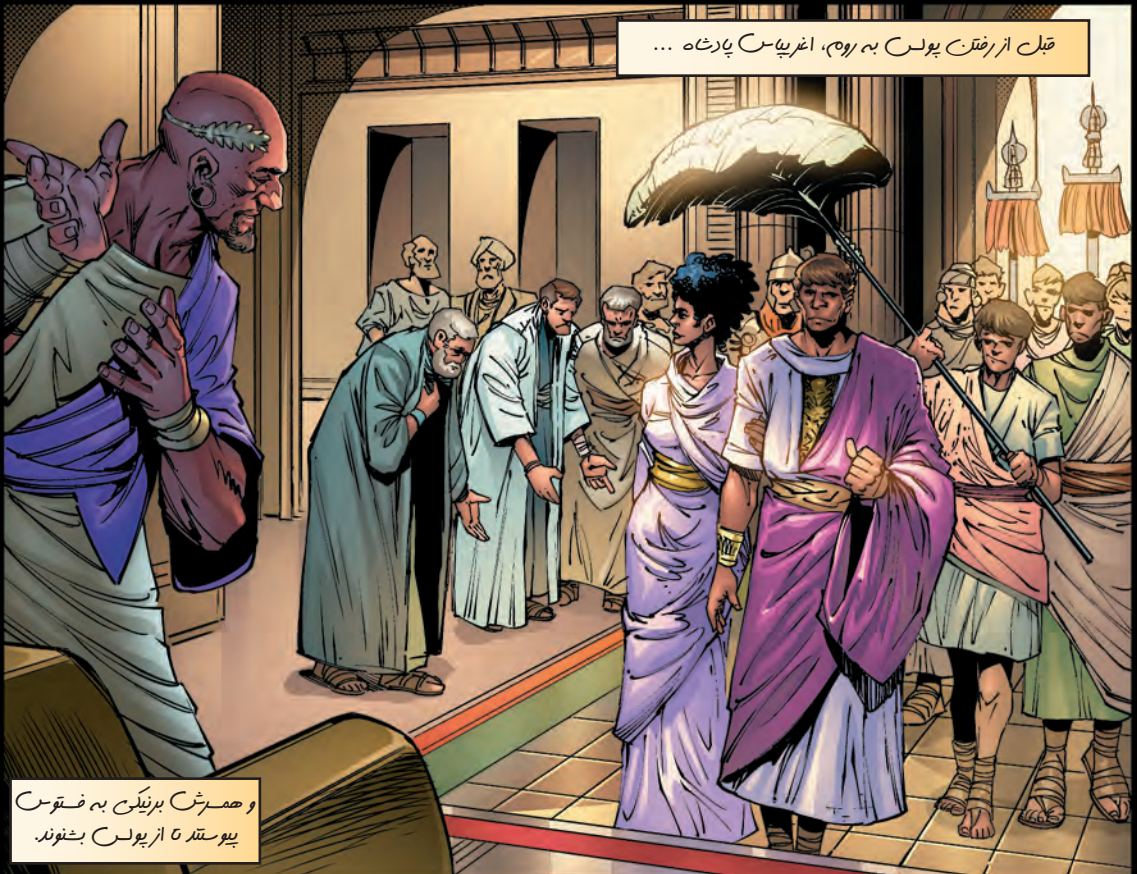


تو یک روحی هستی.

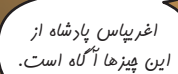
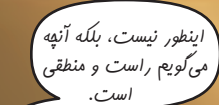
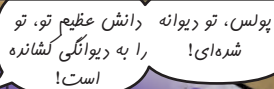
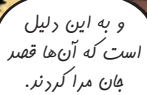
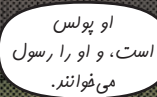
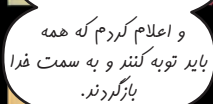
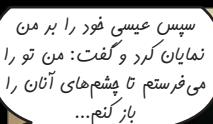
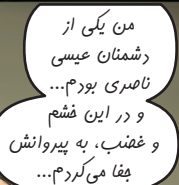
تو از قیصر دارخواهی کردی: پس نزد او خواهی رفت!



قبل از رفتن پولس به روم، اغریپاس پادشاه ...



و همسرش برنیکه به فتوس پیوستند تا از پولس بشنوند.

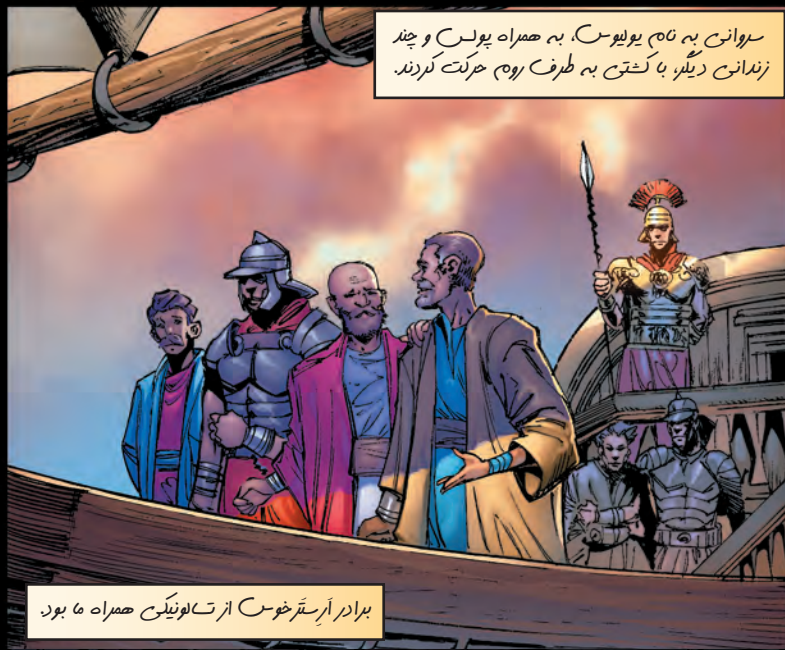




پولس،
آیا در این زمان کوتاه،
سعی داری تا مرا نیز
مسیحی کنی؟

زمانش
معم نیست،
آپه من می فواهم
این است که همه ی
آنهایی که صدای مرا
می شنوند...

مانند
من شوند - اما نه
در غل و زنجیر.



سروانی به نام یولیوس، به همراه پولس و چند
زندانی دیگر، با کشتی به طرف روم حرکت کردند.



اگر از قیصر درخواستی
نگرده بود، می توانست
آزاد شود.

برادر آسترخوس از تاونیکس همراه ما بود



یولیوس نسبت به پولس
ارادت داشت...

ما از قیصر به به صیدون رفتیم، سپس با وجود وژش
باد شدید از نزدیکی قبرس به میراک رسیدیم.



و به خاطر باد شدید، تا حد
ممكن در کنار ساحل حرکت
من کردیم.

... و او را در کشتی آزاد گذاشته بود

شرایط آبرو هواپیما وخیم و وخیم تر می شد، و به روزهای پایان سال نزدیک می شدند.



زمستان
نزدیک است، و وضعیت
هوا رو به وخیم تر شدن است.
در این وقت از
سال، کشتی نمی تواند
با چنین شرایطی، مسیرهای
طولانی را طی کند.



اما مأموران به حرف
صاحبان کشتی، بیشتر اهمیت
می دارند، تا به حرف پولس.



آقایان من اطمینان دارم که
اگر به حرکتان ادامه بدهیم، با خطر
شکستگی کشتی، از دست دادن بارها،
آسیب جسمی و در نهایت مرگ
مواجه خواهیم شد.



و از آنجایی که آن منطقه محل مسابقات برای
گذراندن زمستان نبود، آنها پیشنهاد کردند که به حرکت
ادامه دهند و تا به مکان بهتری برسند.



با وزش باد نسیم ملایم جنوبی، آنها فکر کردند
که به آنچه می خواستند، دست یافته اند.



تا گه‌ها توفان شد. طغاب‌ها را پاره کردند.
تا کشتی از هم پاشیده نشود.



توفان به مدت یک روز ادامه داشت. و ما مثل برگ در هوا معلّق شده بودیم.

همه چیز را
به جز آب آشامیدنی و
غذا را بیرون بریزید!

در روز سوم، ملوانان از
تا چارسی...

طغاب، بادبان‌ها و وسایل
کشتی را هم بیرون ریخت.



بس کن!
همه چیز را می‌توان دوباره
درست آورد به جز زندگی
انسان‌ها!



توفان بح و قهقمه می‌وزید.



پولس،
من پیغامی از طرف
شاه شاهان برای تو
آورده‌ام!



ما امیدمان به نجات را از
دست داده بودیم.

زیرا دیشب فرشته‌ی خدا به من ظاهر شد
و گفت: ای پولس نترس. زیرا تو باید
در حضور قیصر حاضر شوی.
و فرا جان همه‌ی
همسفرانت را به تو
بشیره است.



از شما
می‌فواهم حرف‌های
مرا فدی بگیرد تا دیگر به
کسی آسیبی نرسد...
چتر به کشتی.



من به
همه‌ی شما گفتم...
ما باید در
کریت می‌مانیم.

چهارده شب گذشته است و ما هنوز در دریای آذربایک،
از این سو به آن سو رانده می شویم.

فشکی!
من فشکی
می بینم!!!

هرود ۲۷ متر
فاصله داریم. قبل از اینکه
به صفرها برشورد کنیم.
لنگرها را بیاورید!



نجات شما به مانتون
این مردان در کشتی
وابسته است.



پدر، تو را به قاطر وعده‌ات
که ما را نجات می دهی،
شکر می گوئیم.
این مردان را از تاریکی
گناه نجات بده و به نور
انجیل عیسی بیاور.



دو هفته هست که شما در ترس و
بدون غذا پورده‌اید.
حال بخورید!
شما نیاز به
انرژی دارید.



سربازان، طوبی
قایق‌های کشتی را ببرید
و رهاشان کنید.



کشتی به یکس از پیم‌های زیر آب برخورد کرد
و دماغه‌ی کشتی گیر کرد، و سپس قسمت
عقب کشتی بخاطر امواج در هم شکست.

ما باید
زندانی‌ها را بکشیم، مباردا
فرار کنند!



و بقیه، تخته‌ای از
کشتی بردارید و روی
آب پیاندازید و تا
ساحل شناور بروید!

همه‌ی کسانی که می‌توانند
شنا کنند: خود را به آب
بیاندازند!

نه!



معلوم شد که ما به جزیره‌ی
مالت رسیده‌ایم.

مردم محلی، بسیار به ما محبت کردند.





این کشنده ترین مار ماست. او تا چند دقیقه‌ی دیگر فواهر مرد.

این مرد هتماً قاتل است.

او از دریا فرار کرده است؛ ولی عدالت الهی نمی‌گذارد که او زنده بماند.



افراد بومی منتظر بودند که او ورع کند و بمیرد.

وقتی دیدند که زنده ماند، نظرشان درباره‌ی او عوض شد.

هیچ‌کس تا به حال از زهر کشنده‌ی این مار، جان به در نبرده است!



هتماً او از فرایان است!

من فقط یک انسان هستم! بپذیرید و به من گوش دهید.

من درباره‌ی خدای حقیقی و متعال به شما فواهرم گفت.

او پر قدرت و قزوس است، و خیرهای خوبی برای شما دارد!





تو می بایست مرده باشی!



نه مار و نه حتی خود شیطان نمی تواند مرا از بشارت فبر فوش انجیل در روم باز دارد.



پوپلیوس که مردی ثروتمند و از اهلالت مالت بود، برای سه سال به بهترین شکل از ما پذیرایی کرد.

در طوفان دریا تو طعم جهنم را چشیدی و در اینجا طعم بهشت را.



آیا تو از کناهانت به سوی او باز می گردی؟

عیسی آمد تا شما را از جهنم به ملکوت آسمان ببرد.

من شنیده ام که تو به طور معجزه گرایانه ای از نیش مار نجات یافته ای!



مرا نزد او ببر.



آیا فدای تو فقط برای تو معجزه می کند؟

پدر من فیلی، بیمار است.



ما از سرآکیوس گذر کردیم، پس
به سمت شمال رفتیم و به روم رسیدیم.



همین که خبر آمدن رسول در روم پخش شد...



...پیروان عیسی در نزدیکی شهر به استقبال ما آمدند.

روم خیلی بزرگ بود. مردم
همه جا بودند و جمعیت بیش
از یک میلیون نفر بود.



این اجازه به پولس داده شد
تا خانه‌ای اجاره کند...

و با یک تهبان که همیشه به او
زنجیر است، زندگی کند.

من نزدیک او ماندم، و
برایش غذا، کتف و انبار
نوشته می‌بردم.



پولس از رهبران یهودی دعوت کرد تا جمع شوند.



برادران، من هیچ کاری بر علیه مردم و آداب و رسوممان نکردم.

ما می‌خواهیم که نظر شما را بدانیم...

چون مردم در همه جا، از قرقه‌ی مسیحی ایراد می‌گیرند.

افراد زیادی به خانه‌ی او می‌آمدند و او درباره‌ی پادشاهی خدا به آن‌ها می‌گفت و سعی می‌کرد که درباره‌ی عیسی، آن‌ها را به وسیله‌ی شریعت موسی و انبیاء، مقنع کند.

بعضی ایمان می‌آوردند و بعضی دیگر نمی‌پذیرفتند.



قبل از رفتن پولس به آن‌ها می‌گفت...

روح القدس به وسیله‌ی اشعای نبی به نیکان شما خوب گفته است:

"بسیار خواهی شنید ولی درک نخواهی کرد، و پیوسته خواهی نگرست ولی نخواهی دید، زیرا دل‌های این قوم سفت و گوش‌هایشان سنگین و چشم‌هایشان بسته شده است، مباردا با چشم خود ببینند و با گوش خود بشنوند و با قلب خود بفهمند و برگردند و من آنان را شفا بخشم."



بنابر این بدانید که نجات الهی در اختیار غیر یهودیان نیز قرار گرفته است - و آن‌ها، این پیام را خواهند پذیرفت.



پولس دو سال دیگر در خانه‌ی اجاره‌ای خود زندگی کرد و پذیرای همه‌ی کسانی که به ملاقات او می‌آمدند، بود و با جدوری درباره‌ی پادشاهی خدا و خداوند عیسی مسیح به آن‌ها می‌گفت؛ و هیچ‌کس مانع او نشد.

